

به یاد پنجاهمین سالگرد کنفرانس باندونگ

پنجاه سال از گردهمایی دولت های غیر متعهد کنفرانس باندونگ در 18 آوریل 1955 که توسط پرزیدنت احمد سوکارنو رئیس جمهور اندونزی افتتاح شد می گذرد. کنفرانسی که در آن غول هایی چون چوئن لای، تیتو و نهرو شرکت داشتند. دولت ایران به سبب کودتای استعماری مردادماه 32 که دکتر محمد مصدق نماینده واقعی ملت ایران در زندان بسر می برد در این کنفرانس شرکت نداشت؛ اما برای بزرگداشت او که پرچمدار مبارزه ضد استعماری در جهان و مظهر استقلال خواهی در منطقه بود صندلی خالی گذاشته شده بود. این صندلی به نشانه ی تجلیل از مردی بود که نهضت ملی ایران را علیه استبداد و استعمار رهبری کرد و سرمشق و مشوق دیگر ملت های تحت ستم استعمار شد. هنگامی که او در زندان و یا تبعید احمد آباد بسر می برد مشعلی که افروخته بود در آفریقا (در مصر به رهبری ناصر و در غنا به رهبری قوام نکرومه) شعله ور شد. در این کنفرانس احمد شقیری نماینده ملت فلسطین حضور یافت و موفق شد برای اولین بار مساله فلسطین را مطرح سازد.

کنفرانس باندونگ که به کنفرانس غیر متعهدها شهرت یافت با نمایندگان 29 کشور آسیایی و آفریقایی تشکیل شد، سمبل دو قاره آسیا و آفریقا بود؛ شرکت کنندگان با تاکید به استقرار حاکمیت ملت ها و تایید اعلامیه جهانی حقوق بشر در مورد همگاری های اقتصادی و فرهنگی توافق کردند. اما باید بیاد داشت که این کنفرانس در فضایی متولد گردید که جهان به دو قطب تقسیم شده بود. نزاع بین

دوقطب که به جنگ سرد شهرت یافته بود تا فروپاشی بلوک شرق در سال 1991 ادامه یافت .

کنفرانس باندونگ می توانست نمایانگر قدرت سومی میان دو ابرقدرت باشد که دریغا با کارشکنی این دو قدرت بزرگ که به خطر آن علیه خود پی برده بودند با شکست مواجه شد.

نبود مصدق و سقوط دولت ملی او همواره از جهات داخلی مورد بررسی قرار گرفته در صورتی که اگر مصدق می ماند با توجه به تاثیری که در منطقه و آسیا و آفریقا گذاشته بود پی آمدهای مثبت بسیاری می توانست داشته باشد.

آنهایی که مصدق را با ناصر و نکرومه مقایسه می کنند و همان سرنوشت را برای او و ایران تصور می نمایند مصدق را نمی شناسند و با افکار او آشنایی ندارند. او نماینده ناسیونال لیبرالیسم ایرانی بود، استقلال رای داشت به ویژه به شوروی آن خوشبینی که ناصر و قوام نکرومه داشتند نداشت . استقلال رای او را از بسیاری از نوشته ها و گفته هایش به ویژه از تاکید او بر استقلال و دخل و خرج مستقل می توان دریافت. امروز که مصدق در میان ما نیست نام او و تصویر او نماد آزادی و دموکراسی و استقلال ایران است و مردم در چهره ی او آرزوهای پایمال شده خود را می بینند ؛ بنابراین بسیار مهم است که ببینیم چرا این جنبش شکست خورد . این آشکار است که دولت های انگلیس و آمریکا نیروهای واپس گرا ، دربار و ملایان را برای اجرای کودتا علیه مصدق متحد کردند و سازمان دادند. اما بخش بزرگی از مسئولیت این شکست بر عهده حزب توده بود که بی توجه به منافع و مصالح ملی تبدیل به ابزاری در دست بلوک شرق به رهبری شوروی شد تا با تضعیف نهضت و حکومت ملی ، به اتحاد انگلیس و آمریکا یاری رساند.

ایران از راه بزرگی که در پیش گرفته بود باز ماند . اعتراف به نقاط ضعف هایی که موجب شکست شدن از ارزش مبارزه می‌کاهد و نه از ارزش رهبری . ما باید از گذشته بیاموزیم. بدون پند گرفتن از شکست های گذشته پیروزی میسر نیست.

حزب توده، مبارزه ملی ایران را یک مساله مستقل نمی‌دید بلکه آن را در ارتباط با انقلاب پرولتاریا ارزیابی می‌کرد. در این برآورد نیروهای ملی، نخیره بورژوازی بشمار می‌آیند که باید به نیروهای پرولتاریا که مرکز آن شوروی شناخته می‌شد پیوندند با این شیوه ی تفکر بود که نهضت های ملی آسیا و آفریقا در خدمت استراتژی مسکو قرار می‌گرفت. بنابراین چون سیاست دکتر مصدق در جهت منافع شوروی نبود مصدق خائن و عامل امپریالیسم و ارتجاعی قلمداد می‌شد. اما نفوذ جهانی حزب توده چنان بود که ملیون نیز از آن خلاصی نداشتند و خواه ناخواه در دام سیاست «ضد امپریالیستی» افتادند ، خلیل ملکی بر آن باور بود که : « .. مبارزه با امپریالیسم جهانی یک ایده آل زیباست اما متناسب با نیروی محلی ما نیست . اگر ما در نهضت ملی می‌توانستیم در مرحله اول مبارزه، گلیم خود را از آب بیرون بیاوریم کافی بود و لازم نبود که مبارزه با امپریالیسم آمریکا را نیز به آن اضافه کنیم. رهبری واقع بین در هدف وایدئولوژی نباید سازشکار باشد اما در سیاست روز، سازگاری برای رسیدن به قسمتی از هدف های اعلام شده نه تنها مجاز بلکه ضروری است .»

او تاکید کرد : « به دور انداختن شعار یا همه چیز یا هیچ چیز ، پوچ اعلام کردن آرزوهای تمام و کمال و مطلق ، بدون داشتن آمادگی ضروری است . ما به مطلق عقیده نداریم . دنیای ما دنیای نسبی است . باید در مراحل چند به هدف نزدیک شویم ... به امید ایده ال مطلق «یا همه چیز یا هیچ چیز، هر چیز را از دست دادن ، اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد ارزش سیاسی و اجتماعی ندارد.»(خلیل ملکی - نهضت

ملی ایران و عدالت اجتماعی ، تحلیلی از گذشته نهضت ملی ایران /گزینش و
ویرایش عبدالله برهان / نشرمرکز / رویه های 158-175)

خلیل ملکی مساله را دقیق تر می کند : « مثلا در شرایط مبارزه مرحله اول نهضت
ملی مبارزه با شرکت سابق نفت و سیاست پشتیبانی از نهضت برای ما کافی بود و
نمی بایست کوشش نهضت ملی این باشد که مبارزه محلی با یک امپریالیسم را تعدا
به مبارزه با آمریکا نیز تعمیم دهیم. بالعکس ، بنا به گفته لنین می بایست از »
تناقض ها و منازعات بین کشورهای امپریالیست « استفاده کنیم ؛ هرچند که این
تناقضات « خیلی گذرنده وموقت و بی ثبات و متزلزل « باشند. استراتژی و تاکتیک
بعد از جنگ برای شوروی نیز استفاده از تناقضات امپریالیست ها بود. درست به
عکس استراتژی و تاکتیک نهضت ملی ، آنها « ضربه اصلی » را می خواستند به
امپریالیسم آمریکا بنوازند. زیرا این دولت حاضر به تقسیم صلح جویانه ی جهان بین
پنج دولت نبود وخود را آنقدر نیرومند حس می کرد که سهم بیشتری ببرد. ولی چون
انگلیسی ها (به مناسبت هایی که اینجا حوصله ی بیان آن ها نیست) حاضر بودند
در تقسیم مسالمت آمیز غنائم جنگ ، با شوروی ها بهتر کنار آیند» جهت
استراتژیکی « شوروی موازی با انگلستان و علیه آمریکا بود. درحالی که نهضت
ملی ایران « ضربه اصلی » را درجهت سیاست انگلیس وارد آورده بود نه تنها نمی
بایست در واحد مقیاس جهانی با امپریالیسم آمریکا به مبارزه پردازد؛ بلکه می
بایست از اختلاف سیاست آن دولت با انگلستان به قول لنین هر قدر هم « گذرنده و
وموقت و ناپایدار و متزلزل بود استفاده کند.» (همانجا رویه های 112 – 113)

شکست حکومت ملی در مردادماه 32 و شکست کنفرانس غیر متعهدها این دوقاره
را گرفتار پان عربیسم ، پان آفریقانیسم و پان اسلامیسم کرد و ایران در گرداب آن
افتاد و آسیب فراوان دید. یک « فصلنامه سیاسی خارجی آمریکا » اعتراف می کند
که « کودتای 1953 و پیامدهایش ، نقطه ی شروع صف بندی سیاسی در خاورمیانه

و آسیای مرکزی است . با نگاهی به گذشته ، آیا کسی می تواند بگوید که انقلاب اسلامی 1979 اجتناب ناپذیر بود؟ یا وقوع آن فقط زمانی میسر شد که آرزوها و آمل مردم ایران در سال 1953 موقتا به محاق رفت ؟» (استیفن کینزر - همه ی مردان شاه - برگردان شهریار خواجهیان- رویه 303)

کینزر آخرین رویه های کتابش را با این جمله پایان می برد : « عملیات آژاکس (کودتای مردادماه 32) میراثی زجر آور و وحشتناک به جا گذاشته است ؛ از خیابان های داغ و پرهیاهوی تهران وسایر پایتخت های اسلامی ، تا صحنه های حملات تروریستی در سراسر جهان» (همانجا رویه 318)

امروز دو قاره آسیا و آفریقا که بخش بزرگی از آن جهان سوم را تشکیل می دهند دیگر نمی توانند با پان آفریقانیسم و پان عربیسم و پان اسلامیسم خود را تعریف کنند. مقاومت بنیادگرایان اسلامی در برابر لیبرالیسم که دستاورد دنیای غرب است بیهوده است، چگونه است که استفاده از تکنولوژی جدید برای رفاه و آسایش زندگی خوبست و حتا سود بردن از اسلحه های غرب مجاز است اما دستاوردهایی چون پارلمان و حاکمیت ملت ، دستاوردهایی زشت و امپریالیستی شمرده می شود؟ مبارزه پان اسلامیست ها با غرب نه از دیدگاه میهن پرستی است و نه از جایگاه ضدامپریالیستی بلکه از جایگاهی کاملا ارتجاعی است. تمکین به قانون ، حاکمیت ملت بهترین گزینه است و جایگاه ایران در کنار واپس گرایان مذهبی نیست!

شنبه 9 آوریل 2005 - 19 فروردین 1384 استکھلم